

خب! بعد
از کیلوگرم چیه؟

g
mg
kg
گرم
میلی‌گرم
کیلوگرم

استفاده زیاد دانش‌آموزان از وسایل الکترونیکی و فضای مجازی و دوری آنها از کتاب و دفتر نگران‌کننده است.

خانم ما بگیم:
اینستاگرم!

لبخند جوان

به نظرم وسایتهاش
خرابن. هر چقدر می‌زنم
رو عکس‌ها، باز نمی‌شن!

تصویر گر لبخند جوان: سام سلماسی

پس چرا هیچ
ایموجی نداره؟

پیسسس!
می‌دونی چطوری باید این
رو روشن کرد؟

من همان جزوه نویسم که ته ترم همه دست به دامن من و پاچه تنبان من و صد نفر از روی ارادت همگی عاشق و خواهان من و در به در لقمه‌ای از خوان من و لطف من‌اند و همه انگار می‌آیند به دیدار و چنین است که هر بار صد و شصت هوادار به من حمله کنند از در و دیوار که هر جزوه من بی‌برو برگرد و گنجی‌ست گهربار که پنهان شده در جوهر خودکار که با خط خوش آرام گرفته است بر کاغذ آچار.

خلاصه همه درگیر و اسیرند که از دست من این جزوه بگیرند و کپی کرده و در مهلت یک هفته‌ای فرجه بخوانند که شاید خودشان را به طریقی به قبولی برسانند که در جزوه من نکته زیاد است اگر قدر بدانند ولی راستش البته بعید است که یکجا بتوانند به دقت همه را خوانده و در سر بچپانند. به هر حال من از اینکه به دردی بخورم شادم و شادم که در این قاتله استادم و با این همه خوبی نترسد هیچ‌کس از یادم و هر ترم همین قصه شود یکسره تکرار.

ولی درد من آنجاست که یک روز یکی جزوه آمار گرفت از من و آن روز نیاورد و چو فردا شد و جویا شدم او گفت که شرمنده و انگار که جامانده و فرداش همان‌طور مرا دیده و پیچانده و من از همه جا رانده و درمانده که یک روز فقط مانده و القصه که کاشف به عمل آمده که جزوه من گم شده و نیست و من، که نبودم خوش و راضی به کم از بیست، شدم در به در یک کپی از جزوه خود، آه ندانی که چه دردی‌ست و من درد کشیدم که شوم پاس و نیفتم فقط آن ترم در آمار.

به هر حال، شمایی که گل سرسبد نسل جوانید و پر از شوق و توانید، به جز تست زدن وقت شده رشد جوان نیز بخوانید، چه خوب است اگر بحر طولی بنویسید و به تحریریه «رشد جوان» هم برسانید، خدایی که نباید بکنم این همه اصرار!



روزنامه



آرژانس خبری مدرسه

عبدالله مقدمی



درس زندگی و برآزنگی

مهدی اسناد احمد

پاییز شد و دو ماه آن هم بگریخت
باد آمد و هر چه ابر از هم بکسیخت
القصة که بنده آن چنان خواندم درس
برگ از تن سرو و کاج این مدرسه ریخت

این جانب و اشتهای همچون کمباین
یک تبلت و قهوه، آب میوه، سان شاین
ای کاش شود دوباره گاهی تکرار
خوش می گذرد کلاس های آنلاین

از پیچ پچمان شود معلم دلسرد
دیروز چقدر کرد پیچ پیچ یک فرد
چون که همگی ماسک به صورت زده ایم
معلوم نشد که چه کسی پیچ کرد

من توی کلاس زیستن نتوانم
یک گوشه نشستن ابدأ نتوانم
من بنده آن دم که ناظم گوید
یک دور دگر بدو و من نتوانم



ع خیر: «قبل از کرونا استفاده از مواد مضر در ساندویچ بوفه ممنوع شد.»

اعلامیه بوفه: به علت ممنوعیت مواد مضر و گرانی مواد مفید، با نان خالی و آب پُر در خدمتیم.
آرزوی منطقی: ای کاش یک محقق با معرفت پیدا می شد و چند تا فایده بابامان پسند از توی این خوشمزه های مضر پیدا می کرد.
حدس نیمه منطقی: احتمالاً از فردا بوفه به میوه فروشی تغییر کاربری می دهد تا بخوریم و جان بگیریم و بیشتر توی حیاط بدویم.
نتیجه گیری پیش بینانه: دانش آموزان مجبورند برون و موادهای غذایی مضرشان را از بیرون تهیه کنند. این طوری شاید چند کالری بیشتر بسوزانند.

سؤال تستی: مواد مضر در ساندویچ کدام اند و چرا؟

الف) سوسیس و کالباس؛ زیرا گریه ها موجوداتی ملوس اند و مصرف غذایی ندارند.

ب) خیارشور؛ چون در شوری شورش را در آورده، موجود مضمحل سبز دراز!

ج) پنیر؛ برای اینکه همین پنیر را آدم سر صبحانه، با کتک هم نمی تواند بخورد، اما توی ساندویچ سرش با بقیه کتک کاری می کند. پس نتیجه می گیریم که حتما کاسه های زیر نیم کاسه اش هست و برای سلامتی آدم نقشه دارد.

د) کاهو؛ البته برای بدن انسان بسیار مفید است، اما اگر قرار باشد بقیه محتویات ساندویچ حذف شود و فقط کاهو بماند، آدم احساس برزیت می کند و برای روحیه اش خوب نیست.

دینامیک



منظومه دهه هشتادی‌ها



اثر طبع عباس احمدی دهه شصتی

قسمت سوم

لبخند فیزیکی

خیابان الکترون، میدان مغناطیسی



مهدی فرج‌اللهی

بارهای الکتریکی هم‌نام، چشم دیدن یکدیگر را ندارند و بارهای ناهم‌نام هم چشممان روشن؛ کافی است که چشم در چشم شوند. برای مثال این جمله همیشه ورد زبان جناب الکترون است که: «دور سرت بگردم. پروتون کی بودی تو؟!»

همین جاذبه و دافعه باعث حرکت بارهای الکتریکی می‌شود و دور سرت بگردم و قربان صدقه‌های الکترون، تبدیل به میدان مغناطیسی می‌شود.

اگر در یک ماده، مثلاً یک تکه آهن، الکترون‌ها در یک جهت قربان پروتون خود بروند، آن تکه آهن، سرش را بالا می‌گیرد و می‌گوید: «به من دیگه نگید آهن، بگید دل‌ریا! بگید آهن‌ریا!»

وقتی در دو سر سیم پتانسیل الکتریکی به وجود می‌آید، الکترون تحت تأثیر قرار می‌گیرد و راه می‌افتد و با چشمانی اشک‌آلود می‌گوید: «اگر بار گران بودیم رفتیم. اگر نامهربان بودیم رفتیم.» پروتون هم در پاسخ می‌فرماید: «زرشک! بودی حالا! الک جون، می‌موندی یه فیفا ۲۰۲۱ با هم می‌زدیم. نو که اومد به بازار، پروتون می‌شه دل‌آزار. ای روزگار لاکردار! امان و آه و فغان!» و از این حرف‌ها.

به زبان ساده‌تر، جهت میدان مغناطیسی در یک سیم صاف به وسیله لایک (قانون دست راست) و اندازه آن، چنین محاسبه می‌شود:

$$B = \frac{\mu_0 I}{2\pi r}$$

B = میدان مغناطیسی μ_0 = ضریب گذردهی خلاء
 I = اندازه جریان r = فاصله از سیم

یا رب نظری به حال ما کن
 ما را به تلاش مبتلا کن
 ...

هان ای پسر ای یل دلاور
 بارانه‌خوری بس است دیگر!
 از تنبلیات ملال خیزد
 بی حالی و ضدّ حال خیزد
 من بچگی ام همه صفی بود
 اوقات فراغ، منتفی بود
 این عمر تلف درون صف شد
 تا سبز به زیر پا، علف شد
 آری پسرم تو صف ندیدی
 تو آدمی و علف ندیدی!
 هر صبح صف پنیر و خامه
 بعدش صف نان و روزنامه
 یا که صف مرغ و گاز و کپسول
 حتی صف قرص خواب و آمپول
 یک پا به صف کتاب و دفتر
 یک پا صف بیسکویت مادر!
 امروزه ولی می‌آد خانه
 با یک تلفن دو هندوانه

راحت شده کار و با یکی پیک
 آید در خانه قهوه با کیک
 تو تا خود لنگ ظهر خوابی
 پا شو دگر آدم حسابی
 کار تو فقط بخور بخواب است
 تازه به گمانت این صواب است
 لم داده به زیر باد کولر
 ماتی تو به ضرب شوت مولر!
 با ناز صدا کنی که: مامان
 جوراب مرا بشور الان!
 از نور موبایل و صوت لپ‌تاپ!
 «ما را همه شب نمی‌برد خواب»
 پس فکر نکن خلیفه هستی
 تو صاحب یک وظیفه هستی
 ای بچه گمان مبر امیری
 می‌میری اگر که نان بگیری؟
 بابا ننه را مکن تو اذیت
 این است نشان آدمیت
 «گاووان و خران بار بردار
 به ز آدمیان مردم آزار»



طرز تهیه خنده

داستان طنز به موقعیت طنز آمیز نیاز دارد. اما فکر نکنید که نویسنده باید از صبح تا شب دنبال سوژه‌ای بگردد که موقعیتی خنده‌دار در آن باشد. برای اینکه بتوانید چنین موقعیت‌هایی را پیدا کنید، شما هم باید مثل نویسنده‌های رمان‌های طنز آمیز، آن موقعیت‌ها را با شگردهایی به وجود بیاورید و با ذهن خلاق خود و به کمک همه عناصر و فنون طنز، آن‌ها را گسترش دهید و به داستان تبدیل کنید. درست مثل دانشمندی که در آزمایشگاه برخی از عناصر را با هم ترکیب می‌کند و نتیجه آن را به دست می‌آورد. سوژه‌هایی که در ادامه آورده‌ام، برخی برای داستان و برخی برای رمان مناسب هستند، ولی همگی به شما کمک می‌کنند با سازوکار ایجاد موقعیت‌های طنز آمیز آشنا شوید.



۱) شخصیت‌های عادی را در شرایط غیر عادی بگذارید

است تا حرکتی نکند. دکتر ناطق در آن حالت بیم و امید پشت تریبون می‌رود، اما وسط سخنرانی متوجه می‌شود که کودک بازیگوشش اشاره می‌کند که دست‌شویی دارد.

خواهرزاده و تازه‌عروس، نزدیک شام به خانه فقیرانه عفت‌خانم و آقای‌الله وارد شده‌اند. عفت‌خانم با این عروس و داماد که برای پاک‌شاه آمده‌اند، رودربایستی دارد و چون چیزی در خانه ندارد، آرزو می‌کند برای شام نمانند. با این حال، آقای‌الله، پدر الکی خوش و بی‌پول خانواده که سه ماه است حقوق نگرفته، وارد خانه می‌شود و به زور عروس و داماد را برای شام نگه می‌دارد («مهمان مامان»، نوشته هوشنگ مرادی کرمانی).

در اینجا شخصیت اغراق آمیز نیست، بلکه مثل ماست، اما شما او را در وضعیتی غیر عادی می‌گذارید که ممکن است خجالت‌آور باشد. همین باعث ایجاد سوژه و بعد طرح‌هایی خنده‌دار می‌شود؛ مثلاً:

آقای دکتر ناطق را برای یک سخنرانی مهم و رسمی دانشگاهی به شهر شیراز دعوت کرده‌اند. او چون همسری ندارد، مجبور است با کودک چهارساله‌اش به محل سخنرانی برود. کودک را که به دلیل بابایی بودن، یک لحظه از او جدا نمی‌شود، به کسی در ردیف اول می‌سپارد و به کودک هم سفارش می‌کند که ساکت بنشیند و تا آخر سخنرانی پیش او پشت تریبون نیاید. کودک بازیگوش است و فردی که کنارش نشسته، او را سفت گرفته

۲) شخصیت‌های غیر عادی را در شرایط عادی بگذارید

کمک می‌کنند تا او بتواند دزد بانک را دستگیر کند. رئیس بانک هم آن‌ها را به آرزویشان می‌رساند: هر دو را به دانشگاه آکسفورد می‌فرستد (وضعیت عادی) تا ادامه تحصیل بدهند (فیلم «ساده‌لوح در آکسفورد»).

شخصیت توهم‌زده دون کیشوت نیز از شخصیت‌های اغراق آمیزی است که شرایط عادی را به وضعیت‌های دائمی طنز آمیز تبدیل می‌کند.

در اینجا شخصیت یا شخصیت‌های ما اغراق آمیز هستند، ولی شرایط عادی و معمولی است. شخصیت‌های اغراق آمیز ما شرایط عادی را به موقعیت‌های خنده‌دار تبدیل می‌کنند. بسیاری از شخصیت‌های اغراق آمیز در رمان‌ها و فیلم‌ها دستگاه تولید هستند؛ مثل دو شخصیت خنگ لورل و هاردی. در یکی از داستان‌های آن‌ها، لورل و هاردی (اغراق آمیز و غیر عادی) که نظافتچی هستند، به رئیس بانکی

بگذارید

را در شرایطی غیر عادی

شخصیت‌های غیر عادی

۳

هستند، زنگ می‌زنند که در آن مدرسه بمب کار گذاشته‌اند. در مدرسه نیز از بیرون زنجیر و قفل شده است (غیر عادی).

در اینجا هر دو عنصر ما غیر عادی یا شاید اغراق‌آمیز هستند: ع به مدرسه‌ای که مدیر، ناظم و چند دانش‌آموز قلدر آن خنگ (غیر عادی)

موقعیت طنز ایجاد کنید

(می‌شود) اگر ...

با سؤال چه می‌شد

۴

ع چه می‌شد اگر دانشمندی اسلحه‌ای اختراع می‌کرد که می‌توانست با شلیک گلوله به آدم‌ها، آن‌ها را به‌طور موقت منجمد کند.
ع اگر یک روستایی موقع شخم زدن زمینش، ناگهان صندوق گنجی پیدا کند، چه می‌شود؟
ع اگر یک خرس وحشی از باغ وحش فرار کند و سر راهش وارد یک فروشگاه بزرگ چندطبقه بشود، چه می‌شود؟

در این حالت وضعیت عادی را با سؤالتان غیر عادی می‌کنید و این وضعیت غیر عادی امکانات یا اتفاقات طنزآمیز زیادی برای شما به وجود می‌آورد.
ع چه می‌شد اگر کسی ناگهان قدرت پیدا می‌کرد، حرف‌هایی را که در ذهن همه می‌گذرد، بشنود؟
ع چه می‌شد اگر کسی ناگهان دارویی کشف می‌کرد که می‌توانست به کمک آن هر وقت دلش خواست نامرئی شود.

عوض کنید

نقش‌های سنتی آدم‌ها را

۵



در اینجا شما چیزی خلاف عرف، عادت و توقع مخاطب ارائه می‌دهید که استفاده از نوعی تناقض است و همین، خواننده را غافلگیر و تولید خنده می‌کند. اگر شما شغل و جایگاه خلاف عرفی برای کسی انتخاب کنید، چون در جامعه‌ای سنتی دائم درگیری‌های بامزه پیش می‌آید و این شخصیت رفتارهای خلاف عادت و توقع مخاطب انجام می‌دهد، داستان شما خنده‌دار می‌شود.
ع همسر یک کارمند مرد را - مردی که در ضمن رفتارها و عقاید مردانه‌ای هم دارد - در یک شرکت رئیس او می‌کنند (فیلم «همسر»، مهدی فخیم‌زاده).
ع زنی نان‌آور خانه است و سر کار می‌رود و مرد خانه‌داری و بچه‌داری می‌کند (جمشید در فیلم «پارتمان شماره ۱۳»، نویسندگان: حسن قلی‌زاده و علیرضا خمسه، و فیلم «خروس جنگی»، نویسنده: قربان محمدپور، ۱۳۸۶).

کنید

از آدم‌های ناشی استفاده

۶

تصادف می‌کند و بعد از طی اتفاقاتی تا مرز رئیس‌جمهور شدن در آمریکا پیش می‌رود.
ع آشپزی را به دلایلی رهبر ارکستر سمفونیک کشور کرده‌اند.

اگر به فردی شغلی بدهیم که تخصصی در آن ندارد، خودبه‌خود طنز آغاز می‌شود:
ع مرد ساده‌ای که تمام عمرش باغبان یکی از ثروتمندان بوده و دنیا را فقط از دریچه تلویزیون دیده است، با ماشین مشاور رئیس‌جمهوری

استفاده کنید

از آدم‌های عوضی

۷

شاید نمونه بارز چنین آدمی که سوژه‌های طنز دو سریال طنز را تأمین کرده است، مسعود شصت‌چی در دو سریال «مرد هزارچهره» (۱۳۸۷) و «مرد دوهزار چهره» (۱۳۸۸) باشد که در آن‌ها، شصت‌چی که کارمند ثبت احوال است، از ترس دستگیری پلیس وانمود می‌کند رئیس پلیس، سرمربی

آدم‌های عوضی هم سوژه‌سازهای خوبی هستند. آدم‌های عوضی، آدم‌هایی هستند که به دلیلی باید وانمود کنند شخص دیگری هستند. چنین کاری را اگر مخاطب بداند، ولی مردم یا بازیگران داستان، به دلیل شباهت دو شخصیت به هم یا به دلایل دیگری ندانند، اتفاقات طنز زیادی ایجاد می‌کند.

تام، که قیافه‌هایشان شبیه هم است، با تعویض لباس‌هایشان، جایگاهشان با هم عوض می‌شود و همین موضوع ماجراهای طنز زیادی را در قصر پادشاهی انگلستان در قرن شانزدهم و نیز در خانه پدر خلاف‌کار تام به وجود می‌آورد. در فیلم «مرد عوضی» (محمدرضا هنرمند، ۱۳۷۷)، پزشکی مغز یک مخترع فقیر و تازه درگذشته را به بدن مدیرعامل یک کارخانه که دچار مرگ مغزی شده پیوند می‌زند و فرد جدید که هویتی تازه پیدا کرده است، با همسرهای این دو نفر (مخترع و رئیس کارخانه) ماجراهای طنز زیادی را ایجاد می‌کند.

سرشناس فوتبال، خلبان هواپیمای مسافبری و ... است. در سریال «ویلا من» (نویسندگان: امیرمهدی ژوله و خشایار الوند، ۱۳۹۲) نیز چند شخصیت برای به دست آوردن ارث یک ثروتمند رو به موت، وانمود می‌کنند فامیل‌های نزدیک مرد ثروتمند هستند. (این سریال الگوی طرحش را از روی یکی از داستان‌های فرعی رمان «هاکلبری فین»، داستان دوک و پادشاه گرفته است.) در رمان «شاهزاده و گدا»، اثر مارک تواین نیز دو نفر هویتشان با هم عوض می‌شود و همین باعث طنز می‌شود: شاهزاده ادوارد و گدازاده‌ای با نام

۸ آدم‌های زمان حال را بزم‌مان گذشته بفرستید یا آدم‌های زمان گذشته را بیاورید

دوره می‌گذارد و همین جابه‌جایی تاریخی شخصیت، اتفاقات طنز زیادی را به وجود می‌آورد. از شیوه عکس این الگو نیز می‌توان برای سوژه‌سازی استفاده کرد. به این معنی که شما یک یا چند شخصیت تاریخی را از گذشته به قرن بیستم بیاورید. اگر این شخصیت‌ها آدم‌های معروفی باشند، شاید طنز سوژه شما دو برابر شود. مثلاً تصور کنید شاه‌عباس صفوی به تهران زمان ما بیاید و به یک مجتمع قوه قضائیه برود تا از چند نویسنده که در دوران ما کتاب‌هایی علیه او نوشته‌اند، به‌طور رسمی شکایت کند.

در این حالت، شما یک یا چند شخصیت از قرن بیست و یکم را به جامعه حداقل صد سال پیش می‌برید یا یک یا چند شخصیت حداقل صد سال پیش را، به جامعه امروزی می‌آورید. این شخصیت‌ها به دلیل بیگانگی با رفتار، رسوم، عقاید و عادت‌های آدم‌های تازه و نیز بیگانگی (یا به زبان فنی: نداشتن تناسب) با محیط جدید، طنزهای زیادی را به وجود می‌آورند. در سریال طنز «قهوه تلخ» (با نویسندگی امیرمهدی ژوله و خشایار الوند)، یک استاد تاریخ (سیامک انصاری) که سرگرم تحقیق درباره دوره‌ای در دوران قاجار است، با خوردن یک فنجان قهوه تلخ پا به دربار یکی از پادشاهان آن

۹ آدم‌های یک محیط را به محیط و فضای نامناسب دیگر ببرید

کرده‌اند. شخصیت‌های فضایی ساده را وارد جامعه شهری امروز کرده‌اند (سریال «مسافران» و فیلم «من زمین را دوست دارم»، با نویسندگی پیمان قاسم‌خانی)، یک استاد دانشگاه را در بند قاتل‌ها در زندان قرار داده‌اند، یک آدم خلاف‌کار بی‌سواد را با پاسپورت یک دانشمند فرستاده‌اند تا اختراع این دانشمند را بفروشد (سریال طنز «ساخت ایران»، با فیلم‌نامه خشایار الوند، ۱۳۹۰)، یا یک دختر مسیحی لبنانی را که به عقد و ازدواج یک ایرانی درآمده است، به ایران و میان خانواده‌های ایرانی آورده‌اند (فیلم «کتاب قانون»، با نویسندگی محمد رحمانیان، ۱۳۸۷). از آنجا که رفتار، حرف‌ها و واکنش‌های این آدم‌ها در محیط‌های تازه احقمانه، ناشیانه یا متناقض جلوه می‌کند، برای مخاطب خنده‌دار است.

در این حالت شما عوض جابه‌جایی زمانی، جابه‌جایی مکانی انجام می‌دهید. آدم‌ها را در محیطی کاملاً متضاد با آن‌ها می‌گذارید و بعد داستان طنزتان را گسترش می‌دهید. خیلی از نویسنده‌ها برای ایجاد طنز از چنین سوژه‌های استفاده کرده‌اند. یک روستایی ساده را به درون روابط پیچیده شهر آورده یا یک شهری پرافاده را وارد روابط و مسائل روستایی



۱۰ کنار هم بگذارید دو شخصیت متضاد را

تمیز و وسواسی را کنار شوهری شلخته و سربه‌هوا، یک مادر بسیار بدبین را کنار دختری ساده و خوش‌بین، کارمندی سر به هوا را کنار رئیسی بسیار خشک و مقرراتی، آدمی روشن‌فکر را کنار آدمی عامی، آدمی بسیار مدرن و از خارج آمده را کنار یک آدم سنتی، آدمی بسیار مذهبی را کنار آدمی بسیار بی‌قید، یا آدمی خیلی تنبل را کنار آدمی بیش‌فعال بگذارید تا به گنجی بی‌مانند از طنز برسید. زیرا که تضاد دائم این آدم‌ها نه تنها حل‌نشدنی است، بلکه دائم مخاطب را می‌خنداند.

اصولاً طنز از تضاد یا نداشتن تناسب بین چیزهای مختلف به وجود می‌آید. در این حالت نیز شما دو آدم نامتناسب با هم را که مجبورند در کنار یکدیگر باشند و همدیگر را تحمل کنند یا نکنند، کنار هم می‌گذارید و بعد می‌بینید که چگونه یک‌عالم سوژه‌های طنز زاده می‌شوند. مثلاً یک آدم احق و کودن را در زندان کنار یک متفکر و دانشمند، یک زن



وجود آید. مثلاً آدم خوب و محبوب همه، یک دفعه آدمی خبیث شود، مُرده زنده شود، ناگهان معلوم شود کودک بدبخت و گدایی که تا به حال همه با او مثل سگ رفتار می کردند، پسر یک ابرمیلیاردر است و...

چرخش‌ها در واقع ما را غافلگیر می کنند و به کمک آن‌ها می توان سوژه‌های طنز خوبی جفت و جور کرد. برای این کار کافی است گاهی در زندگی معمولی، چرخشی غافلگیرکننده به وجود آوریم تا امکانی بالقوه برای طنزنویسی به



«دون کیشوت» اثر سروانتس، در واقع با استفاده از زبانی به ظاهر مطمئن ولی خنده‌دار (سبک فاخر)، با اتفاقاتی عادی، محتوای به ظاهر باشکوه داستان‌های پهلوانی پیش از خود و زبان فاخر آن‌ها را هجو و مسخره کرده است.

خیلی از رمان‌ها و داستان‌ها برای مسخره کردن آثار جدی نوشته شده‌اند. این آثار یا سبک نگارش مطمئن، فخر فروشانه و والای آثار جدی را مسخره کرده‌اند، یا محتوای به ظاهر باشکوه و دست‌نیافتنی آن‌ها را. مثلاً رمان



سوء تفاهم‌هایی بیش نیستند که در آخر رمان الحمدلله حل می شوند. برای رسیدن به استخوان‌بندی یا الگوی زیربنایی هر داستانی که می خواهید از آن الهام بگیرید و داستان طنز خود را بنویسید، باید این کارها را بکنید: داستان را خوب بخوانید. سوژه اصلی یا حادثه اصلی را از آن بیرون بکشید. (حادثه‌ای که بدون آن ساختار داستان ناقص می شود). با کلمات کلی و در کوتاه‌ترین شکل این سوژه را در یکی دو خط بیان و آن را به داستانی کلی تبدیل کنید (برای این کار همه اسمی خاص آدم‌ها و مکان‌ها را حذف کنید). بعد، از این استخوان‌بندی (اسکلت) استفاده و آن را به داستانی جدید تبدیل کنید. یا در واقع آن را بازیافت کنید (مثلاً بدون اینکه به ساختار اصلی آن دست بزنید، شخصیت‌ها، مکان‌ها و زمان‌ها، گفت‌وگوها، حوادث مختلف، نتیجه حوادث یا ترتیب صحنه‌های آن را تغییر دهید).

شاید دیده باشید چگونه خانه‌ای را بازسازی می کنند. اما منظور من در اینجا بنای یک خانه با استفاده از زیرسازی، اسکلت و آهن آلات یک ساختمان دیگر است. در این حالت شما ساختمان قبلی را خوب می تراشید تا به آهن آلات آن ساختمان برسید. بعد با همان اسکلت، ساختمان خودتان را با تغییر نقشه و نما، طوری بنا می کنید که کمترین شباهتی با ساختمان قبلی ندارد. بیشتر طنزپردازها هم همین کار را می کنند، چون پیدا کردن سوژه صدرصد جدید تقریباً غیرممکن است.

مثلاً داستان فیلم‌نامه‌های دو سریال «مرد هزار چهره» و «مرد دوهزار چهره» با استفاده از استخوان‌بندی رمان «بخمه» اثر عزیز نسین، و سریال «ویلای من»، با استفاده از داستان دوک و پادشاه در «هاکلبری فین» به وجود آمده است. البته شباهت آن‌ها فقط در استخوان‌بندی، اسکلت یا در واقع الگوی طرح است. این برداشت را اغلب نویسندگان انجام می دهند. چون به اعتقاد برخی از داستان‌شناسان، اگر دست بالا بگیریم، ۳۶ الگوی ثابت و مشترک داستانی در این عالم بیشتر وجود ندارد و همه داستان‌ها از ترکیب یا تغییر برخی عناصر همین ۳۶ الگو به دست آمده‌اند یا به دست می آیند.

مثلاً یکی از این الگوها، الگوی طرح عشق است: «دو نفر عاشق هم می شوند، مانعی آن دو را از هم جدا می کند، آن‌ها به هم می رسند یا نمی رسند.» هزاران رمان از همین الگوی عشق استفاده کرده‌اند. در نوعی از رمان عشقی که رمان عاشقانه طنزآمیز است، این الگو فقط کمی دست‌کاری می شود. یعنی مانع‌های رسیدن دو عاشق غالباً

روزنامه همشهری (۱۳۷۰)، روزنامه صبح امروز (۱۳۷۹) و روزنامه بهار (۱۳۷۹) نیز بوده است. سلیمانی در حدود ۷۰ کتاب تألیف و ترجمه کرده است. او مقالات زیادی در زمینه ادبیات نگاشته که در نشریات معتبر داخلی به چاپ رسیده‌اند. به علاوه، چند سالی نیز در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران داستان‌نویسی تدریس کرده است. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در ۱۸ تیرماه ۱۳۹۴ به سلیمانی نشان درجه یک هنری در زمینه ادبیات داستانی اعطا کرد. سلیمانی که رایزن فرهنگی ایران در صربستان بود، صبح روز دوم بهمن سال ۱۳۹۶ در بلغراد درگذشت.

آنچه خواندید از کتاب «طنزپردازی به زبان ساده» (انتشارات سروش، ۱۳۹۶) به قلم محسن سلیمانی (زاده ۱۳۳۸ - درگذشته ۱۳۹۶)، داستان‌نویس، مترجم و پژوهشگر ادبیات داستانی و طنز است. او کار نویسندگی را در «حوزه اندیشه و هنر اسلامی»



از سال ۱۳۵۹ شروع کرد. در سال ۱۳۶۶ به مجله کیهان فرهنگی رفت. بعد از سه سال نیز از آنجا به معاونت امور بین‌الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رفت و چند سالی نیز در لندن و نیویورک مسئول بخش فرهنگی ایران بود. او در ضمن دبیر سرویس ادبی